



محمد‌مهدی سیار را در جامعه ادبی کمتر کسی است که شناسد. سیار شاعری است که با غزل‌هایش اواخر دهه ۸۰ گل کرد و به عنوان یکی از غزل‌سرایان روزگار خود شناخته شد. محمد‌مهدی سیار نه‌تنها در غزل‌سرایی دست‌تی توانا دارد، بلکه در رباعی‌سرایی و حتی گاه در سرودن شعر نیمایی نیز حرفی برای گفتن دارد. هرچند اشعار نیمایی اغلب شاعران غزل‌سرا، بیشتر به غزلی می‌ماند که سطرها یا مصراع‌هایش کوتاه و بلند باشد. اغلب نیمایی‌های محمدرضا روزه و بسیاری دیگر که غزل خوب می‌سرایند، چنین است. مجموعه شعر «رودخوانی» را انتشارات شهرستان ادب در ۶۳ صفحه منتشر کرده است، اشعار این مجموعه غزل است و چند شعر نیمایی و چند رباعی و یک دوبیتی پیوسته با مصراع‌های بسیار کوتاه دارد که می‌توان آن را به شکل غزل پرقافیه هم درآورد. نیمایی‌های محمد‌مهدی سیار به طور خاص شباهت‌هایی به شعرهای نیمایی مشیری دارد و در کل، شباهت به شعرهای شاعران نو‌کلاسیک اما گاه با مضامینی تازه‌تر، مثل شعر «گزارشکار».

محمد مهدی سیار در جشنواره شعر فجر ۱۳۹۷

فیض و اشعاری که پنهان کرده است

رضا شبیانی: زیاده از حد شوخ‌طبع بودن ناصر فیض ۲ ایراد عمده برایش رقم زده است؛ اول اینکه استعداد عجیب و غریب او در طنزپردازی را گاه به بیراهه فکاهه‌نویسی کشانده و دوم اینکه او را از موفقیت در ژانرهای دیگر باز داشته است. فیض یکی از عجیب و غریب‌ترین شاعران روزگار است. از شواهد و قرائن رفتاری‌اش چنین بر می‌آید که هوشی سرشار دارد؛ نبوغ خارق‌العاده‌ای که ناممکن‌ها را برایش ممکن کرده است. جالب است بدانید او شاعری را به این شکلی که از او دیدیم‌ها بعد از سپهری کردن چله زندگانی خود آغاز کرده است. یعنی در سنی که شاعران دیگر حس و حال خود را از دست می‌دهند، فیض تازه شروع کرده است به گل کردن. او را البته از ۱۰ سال پیش، بیشتر شناختم؛ زمانی که در بیت رهبری آن شعر معروف را خواند؛ با من برادران رزم خوب نیستند؛ باید برادران رزم را عوض کنم/ مرگا به من چو با پر طلوس عالمی/

یک موی گریه وطنم را عوض کنم در همان شعر معروف هم، باز اختلاط بی‌سلیقه ابیات طنزی فاخر با ابیات فکاهی هوبداست. هم بیت «گریه وطنم» را داریم که مختصات و مشخصات یک طنز با مفهوم اراد و هم بیت‌هایی از این دست داریم که خنده‌دارند اما چندان ارزش ادبی ندارند؛ وقتی چراغ مه‌شکن‌را روشنکنند؛راشکنند؛اند؛ باید چراغ مه‌شکن‌م را عوض کنم/ وقتی چمن رسیده به اینجای شعر من؛ باید که فیچی چمنم را عوض کنم/ و… این گریز از طنز به فکاهی و شکستن چارچوب ارجمندی شعر، با شوخی‌های پایین‌تر از مدار طنز، البته در همه طنزپردازان بزرگ شعر ما سابقه دارد؛ حتی ایرج، حتی خود عبید… اما به هر حال باید گفت فیض زیاده از حد پستی و بلندی فکاهی طنز در آثارش دارد که با مدنظر قرار دادن توانمندی خارق‌العاده او در شعر طنز، مایه تفسی می‌شود، چرا که فی‌المثل هر گاه فیض، سر و ته طنز را به هم می‌آورد، بی‌هیچ تعارفی، اثر او در طبقه بهترین‌های این ادبیات در تاریخ معاصر قرار می‌گیرد. متلاقصیده کلید او یکی از نمونه‌های عالی شعر طنز در سال‌های اخیر است؛ به مسائل روز نظر دارد اما هنرمندانه از تاریخ انقضا خوردن می‌گریزد:

وامی‌شود به عادت معمول با کلید

هر قفل و در، به دست شما هست تا کلید…

«درها همیشه مسیاله دارند» جالب است!

از راه قفل رابطه دارند با کلید

هر گز گشودن در بسته گناه نیست

وقتی که آفریده برایش خدا کلید

تا بوده، بوده یک تنه مشکل تراش؛ قفل

تا بوده، بوده یکسره مشکل گشا، کلید

این قصیده و دیگر شعرهای بلندبالای فیض که بخوبی از عهده کلام بلندبالا برآمده، از قدرت والای سخنوری و زبان‌شناسی او نیز حکایت دارد. جالب اینکه فیض یکی از بهترین‌عامیانه‌سرایان یا به قول مصطلح «ترانه‌سرایان» امروزی است و کمتر هم این مساله

محمد مهدی سیار

یادداشتی بر مجموعه شعر «رودخوانی» سروده محمد‌مهدی سیار

در غزل، نو‌کلاسیک

- وارش گیلانی

نو کجا پیداکنم دیگر/ تنهایی‌ام… تنها رفیق سال‌های پیش از اینم را؟» اینگونه میانه و نوکلاسیک بودن از ارزش‌های شعر سیار کم نمی‌کند اما در شعر نیمایی کسر می‌شود، چرا که در این صورت، با اشعار اصیل نیمایی مقایسه می‌شود و نتیجه آنی می‌شود که گفتیم؛ البته سیار چندان هم شعرش شعر میانه نیست

و بیشتر به آنها نزدیک می‌شود، زیرا ماهیت شعرش وامدار غزل یا شعر کلاسیک است. حال اگر سیار با همین قابلیت و ویژگی‌ها غزل بگوید، کاستی‌هایش با منتفی می‌شود یا تبدیل به ارزش و حسن. از اشعار نیمایی سیار که بگذریم، باید بگوییم او نه‌تنها در غزل گفتن حرفی برای گفتن دارد، بویژه در اشعاری همچون «میراث»، بلکه قدرت زبانی و نوع زبان تازه و تعبیر تازه غزل‌هایش، کفه ترازو را به سمت غزلی که امروزی است، نزدیک کرده یا می‌رساند. در واقع تعبیر «شعر امروزی» چندان تعبیر درستی نیست، بلکه باید گفت غزل‌های سیار اغلب دارای مضامین تازه بوده اما تعبیر و زبانش اغلب فضایی را در شعر ایجاد می‌کند که بیشتر فضای شعر کلاسیک دیروز را تداعی می‌کند؛ اگرچه پوسته‌ها و تعبیر تازه سبب می‌شود غزل‌های سیار سمت تازه‌تر و امروزی‌تری را نشان دهد و آنها را بینابین، یعنی بین شعر کلاسیک دیروز و شعر کلاسیک امروز قرار دهد که به اینگونه غزل‌هااصطلاحاشعر میانه یا نوکلاسیک یا نوکلاسیک می‌گویند. البته این اصطلاح بار منفی ندارد، زیرا در این فضا نیز می‌توان شعرهای خوب و دلنشینی گفت، حتی سیمین بهبهانی، محمدعلی بهمنی و حسین منزوی و از شاعران جوان‌تر، محمدسعید میرزایی هم اغلب غزل‌های‌شان در ردیف «غزل نو» قرار نمی‌گیرد، بلکه اغلب غزل‌های میانه و نوکلاسیک است. بالطبع اینگونه غزل با این ویژگی‌ها در جای خود قرار می‌گیرد و مثبت ارزیابی می‌شود اما با این ویژگی‌ها نمی‌توانند شعر نیمایی بگویند؛ اگر هم گفتند خوب از آب در آمد، شعر نیمایی نیست، بلکه غزل، دوبیتی یا رباعی کمی کوتاه و بلند شده‌ای است که ظاهراً شکل نیمایی گرفته؛ مثل اشعار اغلب شاعران غزل‌سرا. با این وصف شعر زیبای ذیل با همه مضامین تازه‌اش، باز در فضای شعر دیروز قرار دارد. مضامین اشعار سبک هندی هم تازه بود:

«ای دل! تو که مستی – چه بنوشی چه ننوشی – با هر می ناپخته‌ت نبینم که بجوشی! این منزل دل‌باز نه دزدی‌ست نه غصبی

درخت حرف می‌زند

محمد مهدی سیار در جشنواره شعر فجر ۱۳۹۷

پویا مشهدی: «خداوند! نام‌هایت را از ما بگیر. بی‌نام تو، ما نامی نداریم؛ بی‌نام تو ما از یاد خود می‌رویم. خداوند! نام‌های تو زبان ما را زنده می‌کند و جان ما را به هیجان در می‌آورد. خداوند! زندگی و هیجان آسمانی را از ما بگیر. خداوند! بی‌سخن گفتن با تو، خشک می‌شویم و می‌پوسیم؛ بگذار با تو سخن بگوییم. نکند گناهان ما، ما را از سخن گفتن با تو باز دارد؟ خداوند! به ما بپشان و بفهمان که از گناهان ما بزرگ‌تری. خداوند! ما را هر روز با نسیم یادت بیدار کن و هر شب با موسیقی لطیف مهربانیت بخوابان. خداوند! در خواب و بیداری، ما را یاری کن تا تنها با تو باشیم. خداوند! چه زیبایت احساس حضور تو، در تنهایی شب؛ و چه هیجان‌انگیز است جریان مهربان تو در رگ‌های جان ما خداوند! حتما مرگ راستین، ندیدن توست و حتما زندگی حقیقی، تو را دیدن است در



بی‌شمار آینه؛ در رود، در سنگ، در ستاره، در… خداوند! ما را با دوستانات آشنا کن؛ پرواز دسته جمعی پرندگان، آسمان را زیباتر می‌کند. خداوند، خداوند، خداوند، خداوند! تکرار نام‌های درخشان‌ت را روزی هر شب و روز ما کن». نیایش فوق، نثر روان، عارفانه و شاعرانه استاد گرانقدر، دکتر قربان ولیثی است. او متولد سال ۱۳۴۹ در شهرستان صحنه از توابع استان کرمانشاه است. وی دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران و نیز دکترای همان رشته در دانشگاه تربیت مدرس است. او هم‌اکنون به تدریس درس عرفانی نظیر مثنوی معنوی، اشعار سنایی، منطق‌الطیر، کشف‌الاسرار، مرصادالعباد، مبانی عرفان و تصوف و… در دانشگاه زنجان مشغول است. از او چند اثر ادبی منتشر شده است: «ترنم داوودی سکوت»، «باید نوشت نام تو را با پرندehا»، «ضربان ذات»، «جوان شدن جاودانگی» و «لحظه جهان» و «درخت در خودش راه می‌رود». در میان آثار او، کتاب «ترنم داوودی سکوت» برنده عنوان کتاب برتر سال جمهوری اسلامی شد و نیز کتاب «باید نوشت نام تو را با پرندehا» برنده جایزه کتاب فصل شده است. عمده شهرت آثار او متعلق به غزلیاتش است اما آنچه غزل‌ها و در مجموع تمام آثار ولیثی را از سایر شعرا و نویسندگان امروز متمایز می‌کند، نگاه عرفانی و جهان‌بینی خاص او است. دکتر قربان ولیثی از آن دست شاعرانی است که غنای آثار او، مدیون تسلط و احاطه بر ادبیات عرفانی است. در میان تمام آثار او حضور عرفان عیان است و به طور قطع، تنها شاعر آیینی و انقلاب اسلامی است که تمام یکدست و همیشگی، فضای عرفانی در تمام آثار او مشهود و به برجسته است. البته شعرهای امروزی دیگری نیز در حال و هوای عرفان پر سه می‌زنند؛ نظیر فرید طهماسبی که به وفور در فضای عرفانی به سرایش می‌پردازد اما به این سیاق سخن گفتن در آثار او یکدست نیست و در جاهایی به صحنه اجتماع

میراث رسیده‌ست به ما خانه به دوشی دلسردم و بیزار از این گرمی بازار غم‌های دم‌دستی و دل‌های فروشی نه کفر ابوچهل و نه ایمان ابودر ماییم و میان‌مایگی عصر خموشی ما شاعران قافیه‌بافیم و زبان‌باز در ما ندیده‌ست نه دیوبی نه سروشی اما غزل ذیل مصداق بارز شعر نوکلاسیک است که نه مثل بسیاری از غزل‌های سیار از بیرون و در ظاهر و صرفاً از روی تعبیر تازه است، بلکه از درون دارای تعبیر، مایه و زبانی است بینابین، بین شعر دیروز و شعر امروز:

«رود بیدار شدم تا سر ساعت برسم باید امروز به غوغای قیامت برسم آه، مالدار مگر از من چه گناهی سر زد که دعا کردی و گفתי به سلامت برسم؟ طمع بوسه مدار از لیم ای چشمه که من نذر دارم لب تشنه به زیارت برسم سبب سرخی سر نیزه‌ست… دعا کن من نیز این چنین کال نمانم به شهادت برسم» از دیگر ویژگی‌های دفتر رودخوانی، کاربردی بودن اشعار است. بعضی غزل‌هایش مضمون‌یاب و معناپروور است که با استادی از دامچاله نظم و شعار گریخته، چون اغلب اشعار معناگرا به واسطه همین امر، معنا را گفته، شعریت را وانهاده است اما سیار از آن گریخته:

«چون خانه بی‌حفاظ و بی‌قرآن از یاد فرشتگان فراموشم چون مسجد بی‌نماز/خوان مانده با این همه چلچراغ، خاموشم» بسیاری از ابیات غزل‌های سیار نیز به واسطه همین کاربردی و معناگرا بودن، قابلیت ضرب‌المثل شدن دارد: «خاطرات جمع، من پریشانم من حواسم هنوز پرت هواس‌ت هرکجا می‌روی دلم با توست هر کجا می‌روم غمت آنجاست» «چون مسجد بی‌نماز/خوان مانده با این همه چلچراغ، خاموشم» نکته آخر اینکه ارزش شعری بسیاری از شعرا و شعرها در شعر معاصر، در همین نوکلاسیک‌بودن آشکار شده است.

پنجه	
<div><div><div><div><div><div></div></div></div><div><div><div></div></div></div><div><div><div></div></div></div></div></div></div> <div>نقدی بر مجموعه شعر «تا انتهای کوچه بن‌بست» سروده «سیدمهدی طباطبایی»</div> <div><div></div>شتاب کن سید!</div> <div> <ul style="list-style-type: none">حمیدرضا شاکر سوری</div>	
<p>«تا انتهای کوچه بن‌بست» مجموعه شعری عاشقانه است. غزل‌ها و رباعی‌هایی تغزلی که نشان می‌دهد «سیدمهدی طباطبایی» روزگار خود و پسند مخاطبان – یا حداقل بخش مهمی از مخاطبان– خود را خوب شناخته است.</p> <p>وقتی ذوق و ولع پرداختن به مسائل اجتماعی و سیاسی به هر دلیل کاهش می‌یابد، وقتی اجتماع و سیاست آن ثبات لازم را برای استقرار فکری هنرمند ندارد، وقتی مخاطبان نه‌تنها از سیاست و اجتماع روگردانند، بلکه به هر چه به آنها اشاره کند با تردید و سوءظن می‌نگرند، طبیعی است موضوع عشق، آن هم در ساده‌ترین اشکالش، شانس بیشتری برای اقبال عمومی می‌یابد. از این گذشته شاید خود شاعر هم مانند مخاطبانش دیگر دل و دماغ گفتن و سرودن از اجتماع و سیاست را نداشته باشد.</p> <p>نگارنده این وضعیت را مشابه وضعیت شعر فارسی در دهه ۳۰ و تا حدی ۴۰ می‌بیند. موقعیتی که شاعران به عنوان روشنفکرانی شکست خورده و ناامید از تغییر، شعر شکست را با سرکردگی شاعر بزرگی چون «خوان» شکل دادند و حدود ۲ دهه بر شعر ایران یا بخش مهمی از آن حکمفرمایی کردند. در آن سال‌ها شعر عاشقانه هم رواج بیشتری از قبل یافت و بسته به آن موقعیت تاریخی خاص، عشقی گناه آلود، اروتیک، خداسنیز، اقیونی و سیاه سکندار عاشقانه‌سرایی شده بود اما در این روزگار سادگی بیشتری در عاشقانه‌ها دیده می‌شود و ابتذال به شکل سطحی‌گری در مضمون و محتوا رخ داده است.</p> <p>عشق در این مجموعه بسیار ساده و روزمره ترسیم می‌شود. آنچنان که نمی‌توان لایه‌ای دیگر در پس روساخت شعر یافت. با این حال همچنان که شعر شکست در دهه‌های پیشین در حکم اسناد فرهنگی، گویای اوضاع فرهنگی آن سال‌هاست، شعرهای طباطبایی و طباطبایی‌ها نیز اسنادی برای شناسایی اوضاع فرهنگی روزگار ما است و از همین جهت ارزشمند است.</p> <p>«زمینی بودن تو بارش سخت است، باور کن</p> <p>زمین هر گز نمی‌آورد مت، گر خالقت بودم»</p> <p>در این وضعیت، تازگی و ارزش شعر به مضامین تازه آن است. موفقیتی که گاه نصیب طباطبایی می‌شود و گاه نیز نمی‌شود. از همین رو غزل‌های این مجموعه فراز و نشیب زیاد دارد و ابیات نیز در هر غزل دارای اوج و فرودهای بسیاری است. به عبارت دیگر غزل‌ها کمتر یکدست است و می‌توان با نگاهی شادبهیت‌یاب، مضامین خوب آن را از میان مضامین متوسط و حتی ضعیف دست‌چین کرد.</p> <p>مضامین نسبتاً خوب در اشعار این مجموعه وقتی خلق می‌شود که در ابیاتی کم‌شمار، شاعر از عناصر و المان‌های دینی برای مضمون‌سازی عاشقانه بهره می‌برد. شیوه‌ای که پیش از این شاید توسط «علیرضا قزوه» شاعر نامدار انقلاب ابداع شد؛ شیوه‌ای که در ابتدا بیشتر به یک ناسازه شبیه است اما در واقع فضای پارادوکسیکالی را ایجاد می‌کند که عشق و تغزل را در موقعیتی تازه نشانده و بدیع می‌نماید:</p> <p>«با چشم «مغضوب علیه» تو چه خواهد کرد</p> <p>اردیبهشت آن نگاه «قل هو الله»ی؟»</p> <p>از نظر بداعت و تازگی مضامین، رباعی‌های طباطبایی وضعیت بهتری دارد. شاید فرصت اندک برای سخن گفتن، خودآگاه یا ناخودآگاه شاعر را به گزین گویی و اجتناب واردادشه و در نتیجه ابیات خوب، غلظت و درخشش بیشتری یافته است. به عبارت دیگر ابیاتی که گاه در دل غزل‌ها گم می‌شد حالا در خلوت رباعی بیشتر به چشم می‌آید:</p> <p>افتاده سر و کار دلم با «ای کاش»</p> <p>رفته است که آب آورد اما ای کاش…</p> <p>این جمله گلوگوترین بغض شد</p> <p>صد بار نوشته‌ام ولی تا «ای کاش»</p> <p>***</p> <p>شاعری متوسط بودن از یک نظر از ضعیف بودن بدتر است، چرا که ضعف‌های شერთ در پس دیوار حسن‌های شعرت پنهان می‌ماند و دیده نمی‌شود؛ حسن‌هایی که چندان هم برجسته نیست. پس احتمال دارد درجا بزنی و در همان جا که هستی بمانی.</p> <p>سیدمهدی طباطبایی فعلا شاعر متوسطی است. او باید این مرحله را از سر بگذراند و این هرگز حاصل نمی‌شود مگر با تمرین و مطالعه و نقدخوانی بیشتر. شتاب کن سید!</p>	